انس با قران در سیره شهداء

محمد تقی صرفی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد مصطفی و ال طاهرینش

إِنّ رَبّکَ یَعْلَمُ أَنّکَ تَقُومُ أَدْنَی مِنْ ثُلُثَیِ اللّیْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الّذِینَ مَعَکَ وَاللّهُ یُقَدّرُ اللّیْلَ وَالنّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَیْکُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَیَسّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضَی وَآخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ وَآخَرُونَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَیَسّرَ مِنْهُ وَأَقِیمُوا الصّلَاةَ وَآتُوا الزّکَاةَ وَأَقْرِضُوا اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّهِ هُوَ خَیْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا ۚ وَاسْتَغْفِرُوا اللّهَ ۖ إِنّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

مزمل ایه20

پروردگارت آگاه است که تو و گروهی از کسانی که با تواند، نزدیک به دو سوم شب و گاهی نیمی از آن و زمانی یک سومش را [برای عبادت و خواندن قرآن] برمی خیزد، و خدا شب و روز را [دقیق و منظم] اندازه گیری می کند، و برای او مشخص است که شما هرگز نمی توانید [به علت کوتاهی و بلندی شب در طول سال، دو سوم و نصف و یک سوم را

دقیقاً] اندازه گیری کنید، پس [اندازه گیری دقیق را] بر شما بخشید؛ بنابراین آنچه را از قرآن برای شما میسر است بخوانید. او می داند که به زودی برخی از شما بیمار می شوند، و گروهی برای به دست آوردن رزق و روزی خدا در زمین سفر می کنند، و بعضی در راه خدا می جنگند؛ پس آنچه را از آن میسر است بخوانید و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و وام نیکو به خدا بدهید؛ و آنچه را از عمل خیر برای خود پیش می فرستید، آن را نزد خدا به بهترین صورت و بزرگ ترین پاداش خواهید یافت؛ و از خدا آمرزش بخواهید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است..

در این ایه، خداوند جکیم دوباره دستور داده است تا انجایی که مقدور است قران بخوانید.

امیرالمومنین فرمود: علیک بتلاوه اقران فی لیلک و نهارک و العمل به

بر تو با به تلاوت قران در روز و شب و عمل به قران.

قران پنجی بسیار با ارزشمند است که خداوند بصورت رایگان در اختیار ما قرار داده است.

عده ای ارزش این پنج را فهمیدند و از ان بسیار استفاده کردند.

از جمله این افراد،شهدای بزرگوار ما هستند.

بعضی شهداء انس عجیبی با قران داشتند بطوری که در حالت بیهوشی هم قران می خواندند.

در این کتاب به داستان انس با قران بعضی از این شهدای والاقدر اشاره شده است.

پاییز۱۴۰۴.کرمانشاه

قرآن بخوان؛ خاطره ای از شهید محسن حججی

هر روز در پادگان او را می‌دیدم. از این رو به آن رو شده بود. باورم نمی شد این همان محسن باشد که قبلا با هم شیطنت می‌کردیم. حرف های خوبی می‌زد، گاهی ازش می خواستم که نصیحتم کند.

می گفت: «هر روز قرآن بخوان حتی شده یک صفحه یا یک آیه. خیلی مؤثره». سوره قیامت را دوست داشت خصوصاً شش آیه ی اولش را. می‌گفت وقتی خدا میگه اثر انگشتت رو درست کرده حس می کنی خدا همیشه دنبالت هست. باید خدا رو با تمام وجود باور کرد.

کتاب سرمشق، به کوشش مؤسسه شهید کاظمی، ناشر: انتشارات شهید کاظمی. چاپ اول، بهار ۱۳۹۸. صفحه ۱۸۴.

معجزه سوره فیل در بازی دراز

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ

در جریان عملیات بازی دراز، وزوایی با نیروهایش به سمت قله ۱۱۵۰ حرکت کردند. سربازان بعثی با سلاح های سبک و سنگین بر قله مسلط بودند و بچه ها را زمینگیر کرده بودند.

محسن با تذکر امدادهای الهی، نیروها را به حرکت وامی داشت و هر وقت بچه ها بی تابی می کردند، آنها را با وعده نیروهای کمکی آرام می کرد، اما خبری نبود.

آخر سر یکی از نیروها از کوره در رفت و صدایش را بلند کرد:«داری با این کارات مارو به کشتن میدی! کو این نیروهای کمکیت؟ ما رو چی فرض کردی؟».

محسن با آرامش بچه ها را دور هم جمع کرد و خودش سوره فیل را با آرامش خواند و از ما خواست همخوانی کنیم. با گلوی خشک و لبهای خشکیده لحظه ای غرق این سوره شدیم و خود را در سال عام الفیل در محاصره فیلهای ابرهه دیدیم.

وقتی به خود آمدیم، خبری از شلیک های مداوم دشمن نبود و گویی همه اسلحه ها از کار افتاده بود.

با قوت قلبی بهتر دوباره همخوانی کردیم، ناگهان یکی از بالگردهای خودی آمد و تانک عراقی را منهدم کرد و هم زمان دو بالگرد توپدار دشمن به هم خورده، متلاشی شدند.

با دیدن این معجزات نیرو گرفتیم و به دشمن تاختیم و تا غروب قله را پاکسازی کردیم و همان برادر پرخاش کننده، آمد و از محسن عدرخواهی کرد.

کتاب ققنوس فاتح، صفحه ۲۷-۳۱.

قرآن نامه خداست!

علی رضا به قرائت قرآن بسیار اهمیت می داد. مهم تر از آن به ترجمه و معانی آن بسیار توجه می کرد. یک بار در گوشه ای از مسجد نشسته بود. غرق در قرآن بود. بعد هم رفت پیش یکی از دوستان در مورد بعضی از آیات شروع به سؤال و جواب کرد.

وقتی می خواستیم از مسجد بیرون برویم، گفتم: «خیلی تو قرآن غرق شدی؟».

با تعجب نگاهم کرد. خیلی آرام گفت: «ما خیلی غافل هستیم. ما فقط داریم عمرمون رو هدر میدیم. این قرآن مثل یه نامه است که خدا برای ما نوشته ما نباید بدونیم خدا چی گفته و از ما چی می خواد!؟».

برای من شنیدن این جواب از بچه ای که شوخ و کم سن و سال بود، خیلی عجیب بود. من بعدها خیلی روی حرفهای این پسر فکر می

کردم. علیرضا واقعاً انسان خود ساخته ای بود. خیلی بزرگتر از سنش می فهمید.

کتاب مسافر کربلا؛ زندگی نامه و خاطرات شهید علی رضا کریمی. نویسنده و ناشر: گروه فرهنگی و انتشارات شهید هادی، صفحه -۳۳ ۳۴,

شما موقع عصبانیت چه کار می کنید؟!

مهدی انس خاصی با قرآن کریم داشت. همیشه قبل از خواب و نماز صبح قرآن می خواند و به دوستانش هم توصیه می کرد قرآن بخوانند. یک قرآن جیبی داشت که تا لحظه شهادت از خودش جدا نکرد.

برش اول:

با یکی از بچه ها بحثش شده بود و خیلی عصبانی بود. فورا از سر جایش بلند شد و قرآنش را برداشت و از چادر زد بیرون. تا دو سه ساعت ازش خبر نداشتیم. رفته بود توی بیابان های اطراف خودش را با قرآن آرام کند. وقتی برگشت خیلی آرام شده بود. با اینکه مقصر نبود؛ اما از آن شخص مقابل عذرخواهی کرد.

برش دوم:

مهدی در گرماگرم آتش و خون هم انس با آیات قرآن انس داشت. گاهی که آتش دشمن به طرف بچه های خودی زیاد می شد، با دست به بچه ها اشاره می کرد و آیه وجعلنا «وَ جَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» را می خواند.

زمانی هم که بچه ها می خواستند سمت دشمن سلاح سنگین به کار ببرند، آیه و ما رمیت «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لٰكِنَ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لٰكِنَ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاَءً حَسَناً إِنَ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» را می خواند و با دست به سمت دشمن اشاره می کرد.

راویان: عسکر شمس الدینی و محسن رسایی

کتاب خاکریز هزار و یک ؛ خاطرات شهید مهدی توسن. نوشته حسین فاطمی نیا. ناشر: اداره کل حفظ و نشر ارزش های دفاع مقدس کرمان.نوبت چاپ:اول-،۱۳۸۸ صفحات ۲۵-۲۴ و ،۴۸

انس با قرآن در سیره شهید احمد کشوری

آرزوی قلبی احمد تجلی آیات قرآن در زندگی و حکومت بود.

برش اول:

روز ۲۲ بهمن بود. وقتی خبر سقوط نظام ستم شاهی به گوش مان رسید، در پادگان مرزی پیرانشهر تبعید بودیم. با شنیدن خبر بچه ها به مجشمه شاه حمله کردند و با بستن طناب آن را زیر پا انداخته تکه تکه اش کردند. احمد قطعه ای از گوش مجسمه را برداشت و خطاب به من گفت: این تکه از گوش شاه را برداشتم تا یادم باشد مردم می توانند توی گوش استبداد سرود آزادی بخوانند. من هم تکه ای از بینی را به نشان بینی بر خاک مالیدن پهلوی برداشتم.

وقتی مراسم صبحگاه شروع شد، احمد قرآن کوچکش را باز کرده و شروع به تلاوت کرد. به یاد صبحگاه های پایگاه کرمانشاه افتادم که

پر از هلهله مارش نظامی و موسیقی های ناهنجار بود. احمد همانجا گفت: دلم می خواهد روزی به جای این موسیقی های بی محتوا آیات قرآن را در مراسم صبحگاه بخوانم.

آرزوی قلبی احمد محقق شده بود.

برش دوم:

احمد همیشه دلش با قرآن بود. بعد از انقلاب هم در برخی پروازها، احمد با صوت دل نشین شروع به تلاوت قرآن می کرد. با آن که منطقه نظامی بود و احتمال خطر وجود داشت، همه بالگردها بی سیم ها را روشن کرده بودند و به صدای تلاوت احمد گوش می دادند و لذت می بردند.

راوی: غلام رضا شه پرست و علی محمد آزاد

کتاب خانه ای کوچک با گردسوزی روشن؛ خاطرات شهید احمد کشوری؛ نوشته ایرج فلاح و مسعود آب آذری، ناشرز: نشر یا زهرا، چاپ اول-۱۳۹۰؛ صفحه ۵۹-۶۰ و ۸۱

شهید مجید بقایی و آخرین سوره ای که حفظ کرد

فاصله بین شوش تا فکه یک ساعت و نیم است. در صندلی های عقب بین حسن باقری و مجید بقایی نشسته بودم. مجید همیشه یک قرآن جیبی همراهش بود و در هر فرصتی تلاوت می کرد. توی این فاصله داشت سوره فجر را حفظ می کرد.

قرآنش را داد دست من و گفت: ببین درست می خوانم؟ من داشتم حفظ هایش را کنترل می کردم. وقتی رسیدیم به آیات آخر سوره فجر «يَآ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي (۲۷-۳۰)»، رسیدیم به فکه.

مجید به حسن گفت: نمی دانم چرا آیات آخر سوره را نمی تونم حفظ کنم. گیر دارد. نمی دانم گیرش چیست؟

حسن با خنده گفت: می دانی گیرش چیست؟ گیرش یک ترکش است. گیرش یک لقمه شهادت است. بابا! یا ایتها النفس المطمئنهٔ در شأن امام حسین (ع) است. شوخی که نیست.

راست می گفت حسن. گیر ورود به جمع یاران شهید، خصوصی های خدا، یک لقمه شهادتی بود که در فکه با هم نوش جان کردند.

راوی: مرتضی صفاری

کتاب ملاقات در فکه ؛ زندگی نامه شهید حسن باقری (غلام حسین افشردی) نویسنده: سعید علامیان نشر: سوره مهر نوبت چاپ: سوم- ۱۳۹۷؛ صفحه ،۲۹۹-۳۰۰

انس با قرآن تا آخرین لحظه زندگی در سیره شهید علی ماهانی

در شب عملیات والفجر ۳، موقع عبور از میدان مین، پای علی آقا رفت روی مین و از مچ قطع شد. چند نفر را گذاشتم تا ایشان را به عقب منتقل کنند.

امدادگر ها می گفتند: نگذاشت به عقب منتقلش کنیم.

می گفت: بچه هایی که حالشان بد است را منتقل کنید. به زور تا آخر میدان مین آوردیمش.

وقتی زمین گذاشتیمش با آرامشی عجیب قرآنش را از جیبش در آورد و شروع به تلاوت قرآن کرد.

راوی: حمید شفیعی

کتاب رندان جرعه نوش؛ خاطرات حمید شفیعی، نویسنده و راوی:

حمید شفیعی، تدوین گر: محمد دانشی، ناشر: سماء قلم، نوبت چاپ: اول- ۱۳۸۴؛ صفحه، ۱۰۰

توسل به آیات قرآن در سیره شهید سید علی اندرز گو

محرم سال ۱۳۵۱ در قم ساکن بودیم. پدر و مادرم را که خانه ما را بلد بودند، دستگیر کرده بودند و آنها بالاجبار خانه ما را معرفی کرده بودند. ساعت ۱۲ شب بود که آقا دل دردی داشت و رفت درمانگاه.

زنگ خورد رفتم دم در. دیدم خانه تحت نظر است. ساعتی بعد آقا با همان لباس طلبگی به خانه آمدند. خیلی تعجب کردم.

گفتم: مگر خانه تحت نظر نبود؟

گفت: وقتی که می آمدم مأموران جلوی در خانه بودند. آیه وجعلنا «وَ جَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (سوره یس آیه ۹) را خواندم. آنها مرا نمی دیدند و وارد خانه شدم. غروب روز بعد وسایل خانه را جمع کردیم و رفتیم.

راوی: کبری سیل پور؛ همسر شهید

کتاب سه شهید؛ مصاحبه هایی د رمورد شهیدان طیب، اندرزگو و رجایی، نویسنده: حمید داود آبادی، ناشر: نشر شهید کاظمی، نوبت چاپ: اول-۱۳۹۵؛ صفحه ۷۶

انس با قرآن در سیره شهید علی ماهانی

علی آقا بسیار کم غذا بودند و توصیه هم می کردند که بچه کم غذا بخورند و بقیه نیروی شان را از تلاوت قرآن بگیرند. خودش هم این گونه بود.

با اینکه لاغر بود و وزنش به ۵۵ کیلو هم نمی رسید؛ اما قدرتی فوق العاده داشت. در شب عملیات والفجر ۳، نردبانی پنج متری داشتیم و باید با خودمان جهت عبور از موانع می بردیم. بچه از بردنش خسته شده بودند. علی آقا با اینکه بی سیم به پشتش بسته بود، نردبان را برداشت و سه کلیومتر آن طرف تر، تحویل بچه های معبر داد.

راوی: حمید شفیعی

کتاب رندان جرعه نوش؛ خاطرات حمید شفیعی، نویسنده و راوی: حمید شفیعی، تدوین گر: محمد دانشی، ناشر: سماء قلم، نوبت چاپ:

اول- ۱۳۸۴؛ صفحه ۹۷

شهید علی ماهانی و میل به هندوانه

مدتی در جزیره مینو مستقر بودیم. شهید علی آقا ماهانی کنار نهر، کلاس درس قرآن گذاشته بود. قرار شد ما هم بعد از رساندن اسلحه و مهمات به اروند خودمان را به جمع برسانیم.

وقتی برگشتیم آخر کلاس بود و بچه ها مشغول هندوانه خوردن. گفتیم: این هندوانه از کجا؟

گفتند: بعد از درس، علی آقا گفت: دلتان چه می خواهد؟ هرکس چیزی گفت. علی آقا گفت هندوانه باشد خوب است. داشتیم می خندیدیم که نگاهمان به آب افتاد. هندوانه ای ده کیلویی روی آب روان بود. اول فکر کردیم پوست هندوانه است، وقتی گرفتیمش هندوانه ای سالم بود و همه از آن خوردند.

تنها کسی که از دیدن آن خوشحال نشد، خود علی آقا بود. نمی خواست بچه ها به چشم عارف نگاهش کنند.

راوی: حمید شفیعی

کتاب رندان جرعه نوش؛ خاطرات حمید شفیعی، نویسنده و راوی: حمید شفیعی، تدوین گر: محمد دانشی، ناشر: سماء قلم، نوبت چاپ: اول- ۱۳۸۴؛ صفحه ۶۱ و ۶۲.

شیوه آرامش بخشی در سیره شهید عبد الله میثمی

شیخ عبد الله برای آرامش دادن سوره عصر را می خواند. در فاصله بین عملیات کربلای چهار و پنج، خانواده اش هیچ خبری از او نداشتند. همسر و برادر همسرش راهی اهواز شده بودند تا از او خبری بگیرند.

به هر جا که می دانستند زنگ زده بودند؛ اما خبری نبود. تا اینکه با عبا و عمامه ای خاکی و گلی پیدایش شد. همه با دیدنش سخت گریستند.

دست برادر خانمش را گرفته بود و پشت سر هم سوره عصر را می خواند. گویی که آب روی آتش می ریخت. دلش آرام شد و گوشه ای نشست.

کتاب تنها ۳۰ ماه دیگر، نوشته: مصطفی محمدی، ناشر: فاتحان،

تاریخ چاپ: ۱۳۹۰- سوم؛ ص ،۱۸۲-۱۸۳

انس با قرآن در سیره شهید محمد رضا تورجی زاده

محمد رضا در ایام دبیرستان لحظه ای بیکار نبود. هر فرصتی که گیر می آورد یا مطالعه می کرد یا قرائت قرآن.

زیاد با قرآن مأنوس بود. قرآنی جیبی داشت که همه جا همراهش بود. هر وقت فرصتی داشت، مشغول قرائت می شد. آن هم با تدبر و دقت.

کتاب یا زهرا سلام الله علیها؛ زندگی نامه و خاطرات شهید محمد رضا تورجی زاده، نویسنده: گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، ناشر: امینیان، نوبت چاپ: ششم- آذر ۱۳۸۹؛ صفحه ،۳۹

شهید بابایی و مراسم جشن سالگرد عروسی همکار

یک از هم کاران عباس دعوت مان کرده بود مهمانی. سال گرد ازدواج شان بود. گفته بود آدم های زیادی نمی آیند، همین آشناها هستند.

وارد کوچه که شدیم، پر از ماشین بود. گفتیم شاید مهمانان همسایه ها هستند. وقتی وارد شدیم غوغایی بود. از سبک مهمانی های آن موقع، زن و مرد با هم می رقصیدند. سر میزها مشروب هم بودو ... .

نتواستیم زیاد طاقت بیاوریم. زدیم بیرون. در راه عباس بغض کرده بود. وقتی رسیدیم خانه بغضش ترکید. بلند بلند گریه می کرد و سرش را به در و دیوار می کوبید.

می گفت: امشب را چه طوری باید جبران کنم. قرآن را باز کرد و تا صبح قرآن خواند.

آسمان؛ بابائی به روایت هسر شهید، نویسنده: علی مرج، ناشر: روایت فتح، تاریخ چاپ: ۱۳۹۱- سیزدهم؛ ص ۲۵

علی انس با قرآنش به حدی که در حالت اغماء و موج گرفتگی هم قرآن می خواند.

بعد از مجروحیت، حالش خوب نبود. مثل کسانی که صرع دارند، شروع می کرد به دست و پا زدن. اما در این حال شروع می کرد به خواندن قرآن.

در بیمارستان دکتر شریعتی اصفهان، بی هوش بود و با صدایی جان سوز قرآن می خواند و مردم و پرستارها بالای سرش جمع شده بودند و گریه می کردند.

کتاب بیا مشهد، گروه فرهنگی شهید هادی، تاریخ نشر ۱۳۹۵؛ ص ۲۵ و ۲۶

مقاومت با قرآن در سیره شهید سید حسین علم الهدی

در اوج مبارزات انقلاب ، یکی از دانشجویان انقلابی توسط رژیم شاه دستگیر شد.برادر خلقانی نقل می کند ، به سید حسین گفتیم:فلانی را دستگیر کرده اند، آیا فکر میکنی می تواند در برابر شکنجه ها ،مقاومت کند؟

حسین گفت: آیا قرآن می خواند؟

گفتم منظورت چیست؟

گفت: اگر با قرآن انس داشته باشد ، می تواند مقاومت کند!

کتاب سرزمین مقدس،جواد شفیعیان، دار الهدی، چ اول ۱۳۸۶، صفحه ۱۸۳به نقل از لحظه های آشنا،سید حمید علم الهدی ص ۳۴.

همیشه آیه ی (وجعلنا...) را زمزمه می کرد،

گفتند : آقا ابراهیم این آیه برای محافظت در مقابل دشمنه، اینجا که دشمن نیس!!

نگاه معناداری کرد و گفت : دشمنی بزرگتر از شیطان هم وجود داره؟

#شهیدابراهیم‌هادی